

بیان شد بسیاری از فقهاء و اصولیون فساد ضدّ عبادی را از ثمرات مبحث ضدّ دانسته اند ولی بعضی از آنها مانند شیخ بهایی، محقق نائینی، محقق اصفهانی، امام و محقق خویی «رحمة الله علیهم اجمعین»، ثمره بودن آن را برای مسأله ضدّ قبول نداشته و هر کدام در جهت عدم پذیرش آن شیوه خاصی را در پیش گرفته اند.

کلام محقق نائینی و محقق اصفهانی «رحمة الله علیهما» به همراه نقد آنها گذشت. بحث در نقد کلام شیخ بهایی «رحمة الله علیه» بود که بیان شد بسیاری از علماء در صدد پاسخ از ایشان بر آمده اند، بعضی از پاسخ ها مبتنی بر پذیرش ارتفاع امر ضدّ عبادی مهمّ و بعضی مبتنی بر عدم پذیرش ارتفاع امر ضدّ عبادی مهمّ می باشند و در هر یک از این دو گروه، دو شیوه از پاسخ دیده می شود، لذا در واقع مجموعه پاسخ ها به چهار پاسخ باز می گردند که در گذشته این پاسخ ها به صورت اجمالی بیان گردید.

پاسخ اول یعنی پاسخ محقق ثانی «رحمة الله علیه» و پاسخ دوم یعنی پاسخ محقق خراسانی «رحمة الله علیه» به همراه نقد و بررسی آنها گذشت. بحث در بیان پاسخ سوم یعنی پاسخ امام خمینی «رحمة الله علیه» بود که بیان شد ایشان نیز مانند پاسخ اول در صدد تصحیح عبادی بودن ضدّ عبادی مهمّ مبتنی بر مأمور به بودن و عدم ارتفاع امر آن در فرض مأمور به بودن واجب اهمّ است و توضیح این پاسخ را متوقف بر روشن شدن چند مقدمه دانسته اند. چهار مقدمه در جلسه گذشته بیان شد. در ادامه به بیان مقدمات دیگر و نتیجه گیری خواهیم پرداخت.

ادامه بیان پاسخ امام خمینی «رحمة الله علیه»

مقدمه پنجم اینکه احکام شرعی از نگاهی دیگر بر دو قسم می باشند: یکی احکام کلی قانونی که از آن به «خطابات قانونیه» یاد می شود و دیگری احکام جزئی و شخصی که برای افراد به لحاظ خصوصیتی که دارند و یا برای یک زمان و یا شرایط خاصّ جعل می شوند. احکام کلی قانونی احکامی است که هدف از جعل آنها، بعث و تحریک مخاطبین به انجام متعلّق آنها نیست، بلکه هدف اصلی، تحقق متعلّق آنها در خارج (مجتمع بشری) است، لذا در این گونه احکام یک خطاب به نام «یا ایها الناس» و یک انشاء وجود دارد که منشأ بر عهده کلی مکلف گذاشته شده است نه بر عهده فرد فرد مکلفین.

و اما در احکام جزئی و خطابات شخصیه، حکم و خطاب به هدف تحریک مخاطبین به انجام متعلّق آنها است و لذا برای اشخاصی صادر می شود که خصوصیات معینی دارند که با حفظ آن خصوصیات می توانند با صدور این احکام در مسیر عمل به متعلّق، تحریک شوند، لذا این احکام حتما برای کسانی صادر می شود که جهل به آنها نداشته باشند، قدرت بر انجام متعلّق را داشته باشند و این احکام را احکام صادره از شارع بدانند و بر این اساس این احکام و خطابات به تعداد کسانی که برخوردار از این خصوصیات هستند و امکان انبعاث آنها وجود دارد، انحلال و تکثر پیدا می کنند.

۱- ایشان در مناهج الوصول الی علم الاصول، جلد ۲، صفحه ۲۵ می فرمایند: «المقدمة الخامسة: أن الأحكام الكلية القانونية تفرق عن الأحكام الجزئية من جهات، صار الخلط بينهما منشأ لاشتباهات» و سپس به مواردی از اشتباهات فقها اشاره نموده و در پایان، صفحه ۲۷ در مقام بیان تفاوت میان احکام کلی و جزئی می فرمایند: «أن الخطابات العامة لا ينحل كل منها إلى خطابات بعدد نفوس المكلفين، بحيث يكون لكل منهم خطاب متوجه إليه بالخصوص، بل يكون الخطاب العمومي خطابا واحدا يخاطب به العموم، و به يفرق عن الخطاب الخصوصي في كثير من الموارد. هذا، مضافا إلى أن الإرادة التشريعية ليست إرادة إتيان المكلف و انبعاثه نحو العمل...».

مقدمه ششم اینکه ثبوت احکام شرعی و توجه آنها به مخاطبین، مقید به قدرت مکلف بر اتیان متعلق آنها نیست، نه شرع دلالت بر چنین تقییدی دارد و نه عقل؛

اما شرع دلالت ندارد، چون در ادله ای که دلالت بر جعل تکالیف برای مکلفین دارد، قیدی که دلالت بر اعتبار و اشتراط قدرت مکلف بر اتیان متعلق داشته باشد، وجود ندارد، و اگر فرض شود که چنین قیدی هست، لازم می آید پذیرفته شود که مکلف می تواند قدرت خود بر متعلق را زائل کند و به صورت اختیاری، خود را از انجام آن عاجز نماید و در مقابل شارع برای ترک عمل، عذر عدم قدرت بر انجام آن را بیاورد، و یا باید پذیرفته شود که اگر مکلف در خصوص موردی شک کند که شرط تکلیف یعنی قدرت بر انجام آن را دارد تا در نتیجه تکلیف بر او ثابت شود یا ندارد؟ می تواند برائت از تکلیف را جاری نماید، در حالی که احدی از فقهاء به هیچیک از این دو امر، ملتزم نشده اند و این کاشف از عدم اعتبار قدرت به صورت شرعی در تکالیف شرعی است؛

و اما عقل دلالت ندارد، چون اگر منظور از تقیید عقلی، این است که عقل در ادله شرعی تصرف نموده و محدوده جعل شارع را تغییر می دهد، این سخن قابل پذیرش نیست، چون به مقتضای جاعلیت و قانونگذار بودن جاعل، دخالت کسی جز خود جاعل در محدوده جعل او قابل قبول نیست؛ و اگر مقصود آن است که عقل حکم می کند که افراد جاهل و عاجز و مانند آنها در جهت انجام آنچه به آنها تکلیف شده است معذور بوده و استحقاق عقوبت در ترک ندارند، این سخن قابل پذیرش است ولی دلیل بر تقیید اصل تکلیف به قدرت نمی شود^۱.

مقدمه هفتم اینکه در ما نحن فیه یک واجب اهم مانند ازاله نجاسة و یک واجب مهم مانند صلاة وجود دارد که فی نفسه مقدور مکلف می باشند و آنچه که غیر مقدور است، جمع کردن مکلف بین انجام متعلق این دو امر است و جمع بین دو متعلق، متعلق هیچ یک از این دو امر نیست، با این توضیح که وقتی مولی امر به ازاله نجاست از مسجد و در کنار آن امر به صلاة می نماید، هر یک از این دو تکلیف اگر مستقل لحاظ شوند، طبیعت متعلق آنها، مقدور مکلف است، هر چند هر یک از این دو متعلق با خصوصیت انجام آن در عرض متعلق دیگر، مقدور نیست ولی بیان شد که اوامر به طبایع تعلق می گیرد و خصوصیات فردیه، داخل در متعلق نیستند^۲.

۱- ایشان در ادامه می فرمایند: «المقدمة السادسة: أن الأحكام الشرعية غير مقيدة بالقدرة لا شرعا و لا عقلا.

أما شرعا فظاهر، فإنه ليس في الأدلة ما يوجب التقيد بالقدرة العقلية، و لو فرض التقيد الشرعي للزم الالتزام بجواز إيجاد المكلف العذر لنفسه، و لا أظن التزامهم به، و للزم جریان البراءة عند الشك في القدرة، و لا يلتزمون به، و ليس ذلك إلا لعدم تقيد شرعي. و من ذلك يعلم عدم كشف التقيد الشرعي عقلا. و أما التقيد العقلي- بمعنى تصرفه في الأدلة- فهو لا يرجع إلى محصل، بل تصرف العقل في إرادة المولى أو جعله مما لا معنى معقول له، و التقيد و التصرف لا يمكن إلا للجاعل لا لغيره.

نعم للعقل الحكم في مقام الإطاعة و العصيان، و أن مخالفة الحكم في أي مورد توجب استحقاق العقوبة، و في أي مورد لا توجب لمعدورية العبد، و ليس للعقل إلا الحكم بأن الجاهل و العاجز و نظيرهما معذرون في ترك الواجب أو إتيان الحرام، من غير تصرف في الدليل.

۲- ایشان در ادامه می فرمایند: «المقدمة السابعة: أن الأمر بكل من الضدين أمر بالمقدور الممكن، و الذي يكون غير مقدور هو جمع المكلف بين الإتيان بمتعلقهما، و هو غير متعلق للتكليف، فإذا أمر المولى بإزالة النجاسة عن المسجد و أمر بالصلاة لا يكون له إلا أمر بهذه و أمر بتلك، و مجموع الأمرين ليس موجودا على حدة، و الأمر بالجمع أو المجموع غير صادر من المولى، و قد تقدم أن الأمر لا يتعلق إلا بنفس الطبايع، من غير نظر إلى الخصوصيات و الحالات الطارئة و جهات التزام و علاجه».

با توجه به مقدمات مذکور گفته می شود^۱ تعلق دو امر به دو ضد از دو حال خارج نیست:

حالت اول اینکه یکی از دو متعلق اهم از دیگری نباشد، در این صورت عقل حکم به تخییر می نماید، یعنی عقل مکلف را مخیر می بیند که هر کدام را خواست انجام دهد و دیگری را ترک نماید، لذا وقتی مشغول انجام یکی شد، در مخالفت با امر دیگری معذور شناخته شده و نیازی به تقیید تکلیف به چیزی مانند قدرت نیست ولی اگر مشغول انجام هیچکدام نشد، در ترک هیچکدام معذور نیست، چون او قادر بر اتیان و انجام هر کدام از آنها که بخواهد هست، لذا ترک هر دو بدون عذر می باشد^۲.

حالت دوم اینکه یکی از دو متعلق اهم از دیگری باشد، در این صورت اگر مشغول اتیان و انجام اهم شود در ترک مهم عذر دارد، چون در هنگام اشتغال به ضد آن عقلاً قدرت بر انجام مهم را ندارد، و اگر مشغول به انجام مهم باشد، باز هم مشغول انجام یک مأمور به فعلی شده است ولی در جهت ترک اهم معذور شناخته نمی شود، لذا از آن جهت که مهم را انجام داده، ثواب می برد و از آن جهت که اهم را ترک کرده، عقاب می شود^۳.

از مجموع مطالب مذکور، دو نکته روشن می شود:

نکته اول اینکه مأمور به اهم و مأمور به مهم در جهت ثبوت امر برای هر دو برابر هستند یعنی هر دو در عرض یکدیگر امری فعلی دارند که هر کدام از این دو امر به عنوانی کلی تعلق گرفته است، بدون اینکه حالت تراحم متعلق هر یک از آنها لحاظ شده باشد و بدون اینکه امر در هر یک از آنها مشروط به قدرت بر مکلف به و یا مشروط به مخالفت دیگری باشد، بنا بر این ادعای شیخ بهایی «رحمة الله علیه» مبنی بر اینکه ضد عبادی و مهم اصالتاً فاقد امر بوده و همین عدم وجود امر برای حکم به فساد آن کافی است و همچنین ادعای تعلق امر به مهم، مشروط به عصیان اهم، هر دو بی اساس و غیر قابل قبول می باشند.

و نکته دوم اینکه مکلف در صورت ترک واجب اهم و مهم، در ترک هیچکدام معذور نیست، چون او قادر بر اتیان و انجام هر کدام از آنها که بخواهد هست، لذا ترک هر دو بدون عذر بوده و مستحق دو عقوبت است^۴.

«و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین»

۱- ایشان در مناهج الوصول الی علم الاصول، جلد ۲، صفحه ۲۹ پس از ذکر مقدمات هفتگانه در مقام نتیجه گیری می فرمایند: «إذا عرفت ما ذکر فاعلم: أن متعلقی التکلیفین قد یکونان متساویین فی الجهة و المصلحة، و قد یکون أحدهما أهم».

۲- ایشان در ادامه می فرمایند: «فعلی الأول لا إشکال فی حکم العقل بالتخییر، بمعنی أن العقل یری أن المكلف مخیر فی إتیان آیهما شاء، فإذا اشتغل بأحدهما یکون فی مخالفة الأمر الآخر معذورا عقلا من غیر أن یکون تقیید و اشتراط فی التکلیف و المكلف به، و مع عدم اشتغاله بذلك لا یکون معذورا فی ترک واحد منهما، فإنه قادر علی إتیان کلّ واحد منهما، فترکه یکون بلا عذر، فإن العذر عدم القدرة، و الفرض أنه قادر علی کلّ منهما، و إنما یصیر عاجزا عن عذر إذا اشتغل بإتیان أحدهما، و معه معذور فی ترک الآخر، و أما مع عدم اشتغاله به فلا یکون معذورا فی ترک شیء منهما، و الجمع لا یکون مکلفا به حتی یقال: إنه غیر قادر علیه، و هذا واضح بعد التأمل».

۳- ایشان در ادامه می فرمایند: «و أما إذا کان أحدهما أهم: فإن اشتغل بإتیان الأهم فهو معذور فی ترک المهم، لعدم القدرة علیه مع اشتغاله بضده بحکم العقل، و إن اشتغل بالمهم فقد أتى بالمأمور به الفعلي، لکن لا یکون معذورا فی ترک الأهم فیثاب بإتیان المهم و یعاقب بترك الأهم».

۴- ایشان در پایان می فرمایند: «فقد انضح ممّا ذکرنا أمران:

أحدهما: أن الأهمّ و المهمّ کالمتساویین فی الأهمیّة، کلّ منهما مأمور به فی عرض الآخر، و الأمران العرضیّان فعلیّان متعلّقان بعنوانین کلّیّین من غیر تعرض لهما لحال النزاح و عجز المكلف، و المطاردة التي تحصل فی مقام الإتیان لا توجب تقیید الأمرین أو أحدهما أو اشتراطهما أو اشتراط أحدهما بحال عصیان الآخر لا شرعا و لا عقلا، بل تلك المطاردة لا توجب عقلا إلا المعذورية العقلیّة عن ترک أحد التکلیفین حال الاشتغال بالآخر، و عن ترک المهمّ حال اشتغاله بالأهمّ.

فظهر: أن الأمر بالشیء لا یقتضي عدم الأمر بضده فی التکالیف الکلیّة القانونیّة كما فیما نحن فیہ. فما ادعی شیخنا البهائیّ لیس علی ما ینبغي، كما أن ما أجابوا عنه بنحو الترتّب و تصویر الأمر بالمهمّ مشروطا بعصیان الأهمّ ممّا لا أساس له، كما سیّضح لك.

و ثانيهما: أن المكلف مع ترک الأهمّ و المهمّ یرتّب عقابین، لما تقدّم تفصیله.

ملّت فیما تقدّم تأملا صادقا، و تدبّر فیہ تدبرا أكیدا، یسهل لك التصدیق بما ذکرنا، و الله ولیّ الأمر».